



برویم پارک؟

(در بارهٔ تفکر خلاق)



نویسنده: مریم قیاضی
تصویرگر: محبوبه بردانی



مائی گفت: «حتماً فقط قبلیش باید این ده صفحه را حل کنم، سه صفحه هم دیگره بنویسم، دوتا زقاشی هم بکشم، بعدش دیگر می‌توانم.»

پاخشه

تکلیف

اول

یک روز بعد از ظهر حوصله‌ی مهمتاری حسابی سر رفته بود، در اتاق برادرش مائی را باز کرد و گفت: «می‌آیی با هم بازی کنیم؟ اصلاً هر بازی‌ای که کردیم»

مهتاب رفت سراغ مامان توی آشپزخانه و گفت:

مامان من شوره ریاضه

با هم بازی کنیم؟

مامان همین طور که داشت تندتند در آشپزخانه

این طرف

آن طرف

صدا داد.

گفت: اصلاً عزیزم مامان فقط صبر کن.

چون قیلس باید این‌ها را جرد کنم و پرورم توی

غدا، بعدش هم سالاد دوست کنم. بعد هم این

جندتا ظرف را

مهتاب دوست دارد که به پارک برود یا حداقل یک نفر پیدا شود که با او بازی کند اما مامان مشغول آماده کردن غذاست. بابا جرت می زند و مانی تکالیفش را انجام می دهد صبر کنید انگار یک نفر دیگر هم هست که می تواند مهتاب را به پارک ببرد. به یک پارک خیلی بزرگ.

